

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ



عربی. زبان قرآن (۲)

رشته انبیات و علوم انسانی

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه

کد: ۱۱۱۲۰۷

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲



الدُّرُسُ الْأَوَّلُ برگرد

مَوَاعِظُ قِيَمَةٌ

پندهایی ارزشمند

خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ. الإمام الهادي عليه السلام

بهتر از خوبی، انجام دهنده اش است.

يُحِبُّ الْآبَاءَ وَ الْأُمَّهَاتُ رُؤْيَةَ أَوْلَادِهِمْ فِي أَحْسَنِ حَالٍ، وَ لِذَلِكَ يُرْشِدُونَهُمْ دَائِمًا إِلَى الصِّفَاتِ الطَّيِّبَةِ وَ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، پدران و مادران دوست دارند فرزندانشان را در بهترین حالت ببینند، و برای همین همیشه آنها را به صفت‌های خوب و کارهای شایسته (درست) راهنمایی می‌کنند،

كَالْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ، وَ تَعَلَّمَ الْعُلُومَ وَ الْمَهَارَاتِ وَ الْفُنُونِ النَّافِعَةِ، وَ الْإِبْتِعَادِ عَنِ الْأَرَادِلِ وَ التَّقَرُّبِ إِلَى الْأَفْضَالِ، وَ الْإِهْتِمَامِ بِالرِّيَاضَةِ، وَ مُطَالَعَةِ الْكُتُبِ، وَ احْتِرَامِ الْقَانُونِ، وَ الْإِقْتِصَادِ فِي اسْتِهْلَاكِ الْمَاءِ وَ الْكَهْرَبَاءِ، وَ حُسْنِ التَّغْذِيَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الصِّفَاتِ وَ الْأَعْمَالِ... .

مانند اخلاق خوب، و یادگیری دانش‌ها و مهارت‌ها و فنون (هنرهای) سودمند، و دوری از فرومایگان و نزدیک شدن به شایستگان، و توجه (اهمیت دادن) به ورزش، و مطالعه کتاب‌ها، و احترام نهادن به قانون، و صرفه‌جویی در مصرف آب و برق، و خوب غذا خوردن و صفت‌ها و کارهای دیگر

وَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ نَرَى «لُقْمَانَ الْحَكِيمِ» يُقَدِّمُ لِابْنِهِ مَوَاعِظَ قِيَمَةٌ، وَ هَذَا مَوْذَجٌ تَرْبَوِيٌّ لِيَهْتَدِيَ بِهِ كُلُّ الشَّبَابِ. فَقَدْ جَاءَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ:

و در قرآن کریم، لقمان حکیم را می‌بینیم که پندهایی ارزشمند به پسرش تقدیم می‌کند، و این نمونه‌ای تربیتی است تا همه جوانان به وسیله آن، هدایت شوند. در قرآن کریم آمده است:

﴿ يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اعْصُصْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿١٧-١٩﴾ لقمان: ۱۷-۱۹

پسرکم، نماز را برپای دار و به کار پسندیده فرمان بده و از کار زشت بازدار، و بر آنچه که از مصیبت به تو رسیده، شکیبیا باش (بر آسیبی که بر تو وارد شده، صبر کن) زیرا آن از کارهای مهم است* و از مردم به غرور (با تکبر) روی برنگردان (رخ بر متاب) و در زمین با خودپسندی و شادمانه راه مرو، زیرا خداوند هیچ متکبر (خودپسند) و فخر فروشی را دوست نمی‌دارد* و در راه رفتن خود، میانه روی کن و صدایت را پایین بیاور، زیرا زشت‌ترین (بدترین) صداها بی‌گمان صدای خران است .

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ يُحَافِظُ عَلَى الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا، فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: { إِنَّ عَمُودَ الدِّينِ الصَّلَاةُ } -

قطعا خداوند کسی را که مراقب نماز اول وقتش باشد، دوست دارد، و پیامبر (ص) فرموده است :

" قطعاً ستون دین نماز است "

وَ عَلَيْنَا أَنْ نَكُونَ مُشْتَاقِينَ إِلَى الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، وَ نَاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ صَابِرِينَ عَلَى الْمَشَاكِلِ وَ الشَّدَائِدِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ الْأُمُورِ الْمُهْمَةِ،

ما باید مشتاق کارهای درست، بازدارنده از زشتی، و بردبار بر دشواری‌ها و سختی‌ها باشیم؛ زیرا این از کارهای مهم است.

وَ عَلَيْنَا أَنْ نَتَوَاصَعَ أَمَامَ أَسَانِدَتِنَا وَ أصدقَائِنَا وَ زَمَلَانِنَا وَ جِيرَانِنَا وَ أَقْرِبَائِنَا وَ كُلِّ مَنْ حَوْلَنَا؛

و بر ما لازم است در برابر استادانمان، دوستان، هم کلاسی‌ها، همسایگان، خویشاوندان و هر که پیرامون ماست، فروتنی کنیم.

فَقَدَّ قَالَ الْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ، وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ».

امام کاظم (ع) فرموده است: «حکمت در قلب [انسان] فروتن ماندگار می‌شود و در دل [انسان] مغرور (خود بزرگ بین) ستم‌گر ماندگار نمی‌شود.»

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُعْجَبٍ بِنَفْسِهِ. بی‌گمان خداوند هیچ خودپسندی را دوست ندارد.

إِذَنْ عَلَيْنَا أَنْ لَا نَتَكَبَّرَ عَلَى الْأَخْرَيْنَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ.

بنابراین ما باید خود را از دیگران بزرگ‌تر ندانیم (نباید به دیگران تکبر بورزیم)؛ زیرا خداوند خودبزرگ‌بینان را دوست نمی‌دارد.

وَ عَلَيْنَا أَنْ لَا نَرْفَعَ أَصْوَاتَنَا فَوْقَ صَوْتِ الْمُخَاطَبِ؛ فَقَدْ سَبَّهَ اللَّهُ كَلَامَ مَنْ يَرْفَعُ صَوْتَهُ دُونَ دَلِيلِ مَنْطِقِيٍّ بِصَوْتِ الْجِمَارِ.

و ما باید صدایمان را از صدای مخاطب بالاتر نبریم (ما نباید صدایمان را بالای صدای مخاطب ببریم)؛ که خداوند صدای کسی را که بدون دلیلی منطقی صدایش را بالا می‌برد، به صدای خر تشبیه کرده است.

برگرد المَعَجَم

لِيَهْتَدِيَ: تا راهنمایی شود (ماضی): (إِهْتَدَى)	جَبَّار: ستمکار زورمند «صفت خدا به معنای توانمند»	إِدْن: بنابراین إِسْتِهْلَاك: مصرف کردن (اِسْتَهْلَكَ، يَسْتَهْلِكُ)
مُخْتَال: خودپسند = مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ	حَمِير: خرها «مفرد: حِمَار»	أَغْضُضُ مِنْ صَوْتِكَ: صدایت را پایین بیاور (عَضَّ، يَعْضُضُ)
مَرَحًا: شادمانه و با ناز و خودپسندی مَشِي: راه رفتن	حَدَّ: گونه شَبَهَ: تشبیه کرد (مضارع: يَشْبَهُ)	إِقْتِصَاد: صرفه جویی (اِقْتَصَدَ، يَقْتَصِدُ)
مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ: خودپسند - إعجابٌ بِالنَّفْسِ: خودپسندی	عَزَمَ الْأُمُورِ: کارهای مهم فَخُور: فخر فروش # مُتَوَاضِع	إِقْصِدْ: میانه روی کن (قَصَدَ، يَقْصِدُ)
مُنْكَر: کار زشت و ناپسند	فُنُون: هنرها «مفرد: فَنٌّ»	أَقِمِ: برپای دار «أَقِمِ الصَّلَاةَ: نماز را برپای دار.» (أَقَامَ، يُقِيمُ)
ناهِئ، ناه: بازدارنده «جمع: نَاهُونَ، ناهِينَ و نُهَاءة»	قِيم: ارزشمند ل: بی گمان (حرف تأکید)	أَنْكَرُ: زشت تر، زشت ترین = أَقْبَحُ إِنَّه: باز دار - (نَهَى، يَنْهَى)
تَمَوَّجٌ: نمونه «جمع: تَمَازِج»	لَا تُصَعِّرْ حَدَّكَ: با تکبر رویت را برنگردان (مضارع: يُصَعِّرُ)	أَوْمَرُ: دستور بده «وَأَوْمَرُ = وَ أَمْرٌ»
يُقَدِّمُ: تقدیم می کند، پیش می فرستد (ماضی قَدَّمَ)	لَا تَمَّشْ: راه نرو (ماضی: مَشَى / مضارع: يَمْشِي)	تَرَبَّوْى: پرورشی، تربیتی تَعَمَّرُ: عمر می کند، در اینجا یعنی ماندگار می شود (عَمَرَ، يَعْمَرُ)

برگرد حول النص

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. درست و غلط را طبق متن درس مشخص کنید.

- ۱- يَجِبُ أَنْ لَا تَرْفَعَ أَصْوَاتَنَا فَوْقَ صَوْتِ مَنْ تَتَكَلَّمُ مَعَهُ.
- ۲- عَلَيْنَا أَنْ نُحَافِظَ عَلَىٰ آدَاءِ الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا. ما باید مراقب نماز در وقت خودش (نماز اول وقت) باشیم.
- ۳- قَدَّمَ لِقْمَانُ الْحَكِيمُ لِابْنِهِ مَوَاعِظَ قِيَمَةً. لقمان حکیم به پسرش پندهایی ارزشمند تقدیم کرد.
- ۴- لَا تَعْمُرُ الْحِكْمَةُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ. پند و حکمت در قلب انسان فروتن ماندگار نمی شود.
- ۵- الْإِعْجَابُ بِالنَّفْسِ عَمَلٌ مَقْبُولٌ. خودپسندی، کاری پسندیده است.

بِعِلْمِهِمْ بَرُگَرْد

إِسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اسْمُ الْمَكَانِ

﴿ اسم تفضیل مفهوم برتری دارد و بر وزن «أَفْعَل» است؛

اسم تفضیل معادل «صفت برتر» و «صفت برترین» در زبان فارسی است؛ مثال:
گبیر: بزرگ اکبر: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین حسن: خوب احسن: خوب‌تر، خوب‌ترین

آسیا بزرگ‌تر از اروپا است .	آسیا أَكْبَرُ مِنْ أوروپَا .
آسیا بزرگ‌ترین قاره‌های جهان است .	آسیا أَكْبَرُ قَارَاتِ الْعَالَمِ .
آسیا بزرگ‌ترین قاره در جهان است.	آسیا أَكْبَرُ قَارَةَ فِي الْعَالَمِ .

کوه دماوند بلندتر از کوه دناست .	جَبَلُ دَمَاوَنْدٍ أَعْلَى مِنْ جَبَلِ دِنَا .
کوه دماوند بلندترین کوه‌های ایران است .	جَبَلُ دَمَاوَنْدٍ أَعْلَى جِبَالِ إِيْرَانِ .
کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است.	جَبَلُ دَمَاوَنْدٍ أَعْلَى جَبَلٍ فِي إِيْرَانِ .

أَكْبَرُ الْعَيْبِ، أَنْ تَعْيِبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بزرگ‌ترین عیب آن است که [از کسی] عیبی بگیری که مانند آن در خودت هست.

﴿ گاهی وزن اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید:

أَعْلَى: بلندتر، بلندترین	أَعْلَى: گران‌تر، گران‌ترین
أَحَبُّ: محبوب‌تر، محبوب‌ترین	أَقَلُّ: کمتر، کمترین

﴿ مؤنث اسم تفضیل بر وزن «فُعَلَى» می‌آید؛ مثال:

فَاطِمَةُ الْكُبْرَى: فاطمه بزرگ‌تر	زَيْنَبُ الصَّغْرَى: زینب کوچک‌تر
-------------------------------------	-----------------------------------

«اسم تفضیل» در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن «أَفْعَل» می‌آید؛ مثال:
فَاطِمَةُ أَكْبَرُ مِنْ زَيْنَبِ .

﴿ غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أَفَاعِل» است؛ مثال:

إِذَا مَلَكَ الْأَرَادِلُ هَلَكَ الْأَفْاضِلُ. (أَرَادِلٌ، جَمْعُ أَرْدَلٍ وَ أَفَاضِلٌ، جَمْعُ أَفْضَلٍ اسْت.)

﴿ هرگاه بعد از اسم تفضیل همراه حرف جرّ «مِنْ» بیاید، (أَفْعَلٌ مِنْ)، معنای «برتر» دارد؛ مثال:
هَذَا أَكْبَرُ مِنْ ذَاكَ . این از آن بزرگ‌تر است.

و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود، معنای «برترین» دارد؛ مثال:
سُورَةُ الْبَقَرَةِ أَكْبَرُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ . سوره بقره بزرگ‌ترین سوره در قرآن است.

که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ ضَعْ خَطًّا تَحْتَ اسْمِ التَّفْضِيلِ.

۱. سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.

از پیامبر خدا ﷺ سوال شد: محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ فرمود: سودمندترین مردم به مردم است. ﴿اَحَبُّ، اَنْفَعُ﴾

۲- أَحْسَنُ زِينَةِ الرَّجُلِ السَّكِينَةُ^۲ مَعَ إِيمَانٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

بهترین زینت مرد، آرامش همراه با ایمان است. ﴿اَحْسَنُ﴾

۳- أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

برترین کارها، کسب [روزی] حلال است. ﴿اَفْضَلُ﴾
نکته:

﴿اسم تفضیل: أَفْعَلُ + مِنْ (أَعْلَمُ مِنْ: دانایتر از) / أَفْعَلُ + اسم مجرور (أَعْلَمُ + النَّاسِ: دانایترین مردم)

﴿فعل: أَفْعَلُ + اسم منصوب (-َ يَنْ يَنْ اتِ) یا اسم مرفوع (-َ انِ ون) (أَعْلَمُ النَّاسِ: مردم را آگاه و با خبر کرد)

﴿فعل بعد از «مَنْ»، معمولاً به صورت فعل مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

﴿اعْلَمُوا ۲﴾ خَيْرٌ وَ شَرٌّ تَفْضِيلِي

دو کلمه «خیر» و «شر» علاوه بر اینکه به معنای «خوبی» و «بدی» هستند، می‌توانند به معنای اسم تفضیل نیز بیایند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جرّ «مِنْ» است، یا به صورت «مُضَاف» می‌آید؛ مثال:

﴿خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ، وَ أَجْمَلٌ مِنَ الْجَمِيلِ فَائِلُهُ. الْإِمَامُ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

بهتر از خوبی انجام دهنده‌اش است و زیباتر از زیبا گوینده‌اش می‌باشد.

﴿شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ وَ لَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند.

﴿خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

بهترین کارها میانه‌ترین آنهاست.

﴿حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ. به سوی بهترین کار بشتاب.

﴿اعْلَمُوا ۳﴾ اسم مکان

اسم مکان بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛ مثال:

مَلْعَب: ورزشگاه مَطْعَم: رستوران مَصْنَع: کارخانه مَطْبَخ: آشپزخانه

مَوْقِف: ایستگاه مَنَزِل: خانه مَكْتَبَة: کتابخانه مَطْبَعَة: چاپخانه

﴿جمع اسم مکان بر وزن «مَفَاعِل» است؛ مانند مَدَارِس، مَلَاعِب، مَطَاعِم و مَنَازِل.﴾

۱- الرَّجُل: انسان، مرد ۲- السَّكِينَةُ: آرامش ۳- حَيٌّ: بشتاب ۴- در کل برای تشخیص نوع اسم، به شکل مفردشان نگاه می‌کنیم؛

أَمَاكِن ← أَمَكْن: «مفردها مکان»، اسم مکان است.

که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ.

- ۱- ﴿... رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ الْمُؤْمِنُونَ: ۱۰۹
 ﴿... پروردگارا، ما ایمان آوردیم پس ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین رحم‌کنندگان.﴾ (ترجمه انصاریان)
- ۲- ﴿كَيْلَهُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ الْقَدَر: ۳ ﴿شب قدر از هزار ماه بهتر است.﴾ (الهی قمش‌ای)
- ۳- ﴿شَرُّ النَّاسِ ذُو أُلُوجِهَيْنِ﴾ ۱. ﴿بدترین مردم کسی که دارای دورو است (بدترین مردم شخص دورو است).﴾
- ۴- ﴿خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى﴾ ۲ ﴿إِلَيْكُمْ غُيُوبَكُمْ﴾. رسول الله ﷺ
 ﴿بهترین دوستانتان (برادران شما) کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.﴾
- ۵- ﴿مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ﴾. ۳ ﴿أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾
 ﴿هر کس شهوتش بر عقلش غلبه کند، او بدتر از چارپایان است.﴾
 ﴿انواع مَنْ :
 ۱- مَنْ موصول : به معنی ((کسی که)) که برای ربط دو عبارت استفاده می‌شود.
 ﴿خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ "مَنْ" أَهْدَى إِلَيْكُمْ غُيُوبَكُمْ﴾ رسول الله ﷺ
 ۲- مَنْ استفهام : به معنی ((چه کسی)) برای پرسش استفاده می‌شود و در اول جمله و بر سر یک عبارت می‌آید. ﴿مَنْ "هُوَ؟"
 ۳- مَنْ شرطیه : به معنی ((هرکس)) در جملات شرطیه استفاده می‌شود؛ اول جمله، بر سر فعل واقع می‌شود و نیاز به جواب شرط دارد.
 ﴿مَنْ "غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ (مِنْ) الْبَهَائِمِ﴾
 ﴿مِنْ : حرف جز است و به معنای ((از)) که بر سر اسم و ضمیر متصل می‌آید.
 ﴿هُوَ أَحْسَنُ مِّنَّا . / ﴿أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْخَلَالِ﴾.

که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۳): تَرْجِمِ الْآيَاتِ وَالْعِبَارَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

- ۱- ﴿وَ جَادِلْهُمْ ۚ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مِمَّنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ...﴾ الْنَحْلُ: ۱۲۵
 ﴿و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای (بحث کن). در حقیقت (قطعاً، که)، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، دانایتر است.﴾ (ترجمه فولادوند) أَحْسَنُ: اسم تفضیل / أَعْلَمُ: اسم تفضیل
 - ۲- ﴿وَ الْآخِرَةُ ۖ خَيْرٌ وَ أَبْقَى﴾ الْأَعْلَى: ۱۷
 با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است. (ترجمه فولادوند) خَيْرٌ: اسم تفضیل / أَبْقَى: اسم تفضیل
 - ۳- ﴿كَانَتْ مَكْتَبَةً جُنْدِي سَابُورٍ﴾** ﴿فِي خَوْزِستَانِ أَكْبَرِ مَكْتَبَةٍ فِي الْعَالَمِ الْقَدِيمِ﴾.
 ﴿کتابخانه جندی شاپور در خوزستان، بزرگ‌ترین کتابخانه در دنیای قدیم بود.﴾
-
- ۱ پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «مَنْ شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهَيْنِ» در روز قیامت بدترین مردم نزد خداوند عز و جل کسی است که دورو است، و خود این دلالت بر این است: کسی که شر وجودش را می‌گیرد، منافق می‌شود.
 ۲ أَهْدَى: هدیه کرد بعد از «مَنْ» به شکل مضارع التزامی ترجمه می‌شود.
 ۳ غَلَبَتْ: چیره شد / بَهَيْمَةٌ: چ بَهَائِم: چهار پایان اعم از ستوران خشکی یا آبی بجز درندگان و پرندگان، هر چیزی که صامت بوده و نتواند سخن گوید و یا نطق کند مُجَادِلٌ: بحث کن ۵ ضَلَّ: گمراه شد
 ۶ آخِر (وزن فاعل = اسم فاعل): انتها و مؤنث آخِرَة می‌شود. / آخِر (وزن أفعال = اسم تفضیل): دیگر و مؤنثش، آخِرَى می‌شود.

** در سال ۲۵۰ پ.م کتابخانه گندی شاپور (یا جندی شاپور) در خوزستان که بزرگ‌ترین کتابخانه دنیای باستان به شمار آمده است بنیان نهاده شد. این دانشگاه بزرگ‌ترین مرکز آموزش و پژوهش پزشکی، فلسفه و ادبیات جهان کهن خوانده شده است. در این دانشگاه استادان ایرانی، هندی، یونانی و رومی تدریس می‌کردند.

جواز برگرد

فی سوق مشهد

❖ أَلزَّائِرَةُ الْعَرَبِيَّةُ (خانم زائر عرب)	❖ بَائِعُ الْمَلَابِسِ (فروشنده لباس‌ها)
❖ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ . سلام عليكم	❖ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ، مَرَحَبًا بِكَ. عليكم السلام. خوش آمدید .
❖ كَمْ سِعْرُ هَذَا الْقَمِيصِ الرَّجَالِي؟ قیمت این پیراهن مردانه چند است؟	❖ سِتُونَ أَلْفَ تُوْمَانٍ. شصت هزار تومان .
❖ أُرِيدُ أَرْخَصَ مِنْ هَذَا. هَذِهِ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ. ارزان‌تر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها گران است.	❖ عِنْدَنَا بِسِعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تُوْمَانٍ. تَقْضِي أَنْظِرِي. به قیمت پنجاه هزار تومان داریم. بفرما ببین .
❖ أَيُّ لَوْنٍ عِنْدَكُمْ؟ چه رنگی دارید؟	❖ أَيْبِضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَزْرَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ وَ بَنَفْسَجِي. سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش .
❖ بِكُمْ تُوْمَانٍ هَذِهِ الْفُسَاتِينُ؟ این لباس‌ها (لباس‌های زنانه) چند تومان است؟	❖ تَبَدُّوا الْأَسْعَارُ مِنْ خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا إِلَى خَمْسَةِ وَ ثَمَانِينَ أَلْفَ تُوْمَانٍ. قیمت‌ها از هفتاد و پنج هزار شروع می‌شود تا هشتاد و پنج هزار تومان .
❖ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ! قیمت‌ها گران است!	❖ سَيِّدِي، يَخْتَلِفُ السَّعْرُ حَسَبَ التَّوْعِيَّاتِ . خانم، قیمت بر حسب جنس فرق دارد .
❖ بِكُمْ تُوْمَانٍ هَذِهِ السَّرَاوِيلُ؟ این شلوارها چند تومان است؟	❖ السَّرَاوَالُ الرَّجَالِي بِتِسْعِينَ أَلْفَ تُوْمَانٍ، وَ السَّرَاوَالُ النِّسَائِي بِخَمْسَةِ وَ تِسْعِينَ أَلْفَ تُوْمَانٍ. شلوار مردانه نود هزار تومان و شلوار زنانه نود و پنج هزار تومان است.
❖ أُرِيدُ سَرَاوِيلَ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ. شلوارهایی بهتر از این را میخواهم .	❖ ذَلِكَ مَتَجَرٌ زَمِيلِي، لَهُ سَرَاوِيلُ أَفْضَلُ. آن مغازه همکار من است، شلوارهای بهتری دارد .
❖ فِي مَتَجَرِ زَمِيلِهِ ... در مغازه همکارش...	
❖ رَجَاءُ، أَعْطِنِي سَرَاوِيلًا مِنْ هَذَا النَّوْعِ وَ... كَمْ صَارَ الْمَبْلَغُ؟ لطفاً، شلوازی از این جنس به من بده و ... مبلغ چند شد؟	❖ صَارَ الْمَبْلَغُ مِئَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ تُوْمَانٍ. مبلغ دویست و سی هزار تومان شد . أَعْطِنِي بَعْدَ التَّخْفِيفِ مِئَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ أَلْفًا . بعد تخفیف، به من دویست و بیست هزار بده .

نکته: أَفْضَلُ: اسم تفضیل است. / أَيْبِضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَزْرَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ: چون بر رنگ دلالت می کنند، اسم تفضیل نیستند.

^۱ سِعْرٌ، قِیمَةٌ، هَئِن: قیمت/ «جمع: أَسْعَارُ»

^۲ بهتر بود می‌آمد: عِنْدَنَا قَمِيصٌ بِسِعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تُوْمَانٍ، پیراهنی به قیمت پنجاه هزار تومان داریم.

^۳ لون: رنگی / أَلْوَانٌ: رنگ‌هایی

^۴ تَوْعِيَّةٌ: جنس

^۵ مَتَجَرٌ وَ مَحَلٌّ به معنی مغازه است (بر وزن مَفْعَل، اسم مکان هستند)؛ دُكَّانٌ (ج: دُكَاكِينٌ) ریشه در زبان فارسی دارد ولی در زبان عربی به کار می‌رود. نکته: کلماتی مانند «دکان، بیت، عالم، قاعة» اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن اسم مکان نیستند.

^۶ زَمِيلٌ: همکار

^۷ تَخْفِيفٌ: تخفیف

که التمارین برگرد

التَّمْرَيْنِ الْأَوَّلُ: أَي كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

- ۱- الْمُسْتَبِدُّ الَّذِي لَا يَرَى لِأَخِيهِ عَلَيْهِ حَقًّا: جَبَّارٌ
زورگویی که برای هیچ کس حقی بر گردن خود نمی بیند : زورگو
- ۲- الْإِنْسَانُ الَّذِي يَفْتَخِرُ بِنَفْسِهِ كَثِيرًا: مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ ، مُخْتَالٌ
انسانی که به خودش زیاد می بالد : خودپسند
- ۳- حَيَوَانٌ يُسْتَعْدَمُ لِلْحَمَلِ وَالرُّكُوبِ: حِمَارٌ
حیوانی که برای باربری و سوار شدن به کار گرفته می شود: خر
- ۴- الْعَمَلُ السَّيِّئُ وَالْقَبِيحُ: مُنْكَرٌ
(کار بد و زشت : کار زشت
- ۵- عَضُوٌّ فِي الْوَجْهِ: خَدٌ
(اندامی در چهره : گونه)

التَّمْرَيْنِ الثَّانِي: عَيِّنْ نَوْعَ الْأَفْعَالِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ وَ مَيِّزُ تَرْجَمَتَهَا. (نوع: الْأَمْثَلِ، الْمُضَارِعِ، الْأَمْرِ)

أَرَادَ قَنْبَرٌ أَنْ يَسْبُ الْاَلَّذِي كَانَ سَبَّهُ؛ فَقَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ:
مَهَلًا يَا قَنْبَرُ، دَعِ شَاهِمَكَ مَهَانًا تُرْضِ الرَّحْمَنَ وَ تُسَخِّطِ الشَّيْطَانَ وَ تَعَاقِبَ عَدُوَّكَ، ... مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ
بِمِثْلِ الْجَلْمِ، وَ لَا أَسَخِّطُ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ، وَ لَا عَوْقِبَ الْأَحْمَقُ بِمِثْلِ السُّكُوتِ عَنْهُ.^۱
رُبَّ سَكُوتٍ أَبْلَغُ مِنَ الْكَلَامِ (مِنَ الْأَمْثَالِ الْعَرَبِيَّةِ)

قنبر خواست به کسی که به او ناسزا گفته بود، دشنام دهد، پس امام علی علیه السلام به او فرمودند: ای قنبر آرام باش، دشنامگویی خود را خوار رها کن تا [خدای] بخشاینده را خشنود و اهریمن را خشمگین کنی و دشمنت را کیفر داده باشی. مؤمن پروردگارش را با [چیزی] مانند بردباری خشنود و اهریمن را با [چیزی] همانند خاموشی خشمگین نکرد و نادان با [چیزی] همانند دم فرو بستن در برابرش کیفر نشد.

چه بسا سکوتی (دم فرو بستنی) که از سخن گفتن رساتر باشد(است).

أَرَادَ (خواست) : فعل ماضی / يَسْبُ (دشنام دهد) : فعل مضارع / قَالَ (فرمودند) : فعل ماضی / دَعِ (رها کن) : فعل امر / مَا أَرْضَى (خشنود نکرد) : فعل ماضی / أَسَخِّطُ (خشمگین کرد) : فعل ماضی

^۸ مَيِّزٌ : جدا و سوا کن

^۱ قَنْبَرٌ : از اصحاب خاص، غلام و دربان (حاجب) حضرت علی(ع) بود. او همچنین دربان امام حسن مجتبی(ع) بود. شیخ طوسی، او را در شمار اصحاب امام علی (ع) یاد می کند.

^۱ «لا» در دو فعل «لا أَسَخِّطُ و لا عَوْقِبَ» لای نفی است. هرگاه فعل ماضی منفی به «ما» (ماأَرْضَى) آمده باشد، لازم است فعل های ماضی بعد از آن با "لا" منفی شود.

مهانا: حال / لا عَوْقِبَ: فعل ماضی منفی، مجهول/ رُبَّ: حرف جرّ، سکوت: مجرور به حرف جرّ، مبتدا، أَبْلَغُ: خبر، مِنَ الْكَلَامِ: جار و مجرور

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. خصال الصدوق، ص ۳۰، ج ۱۰۶ (الْمَبْتَدَأُ وَالْحَبَرَ)

خوش خویی نیمی از دین است .

حُسْنُ : مبتدأ، نِصْفُ : خبر

۲- مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَبَ نَفْسَهُ. (الفاعل والمفعول)

هر کس خلق و خوی اش بد باشد (بد شود)، خودش را عذاب می دهد .

خُلُقٌ : فاعل، نَفْسٌ : مفعول

۳- اَللّٰهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خُلُقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي. (فِعْلُ الْأَمْرِ وَالْفِعْلُ الْمَاضِي)

خدوندا، همانطور که آفرینش مرا نیکو گردانیدی، اخلاقم را [نیز] نیکو گردان .

فِعْلُ الْأَمْرِ: حَسَّنَ ، الْفِعْلُ الْمَاضِي: حَسَّنْتَ

۴- لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ فِي الْمِيزَانِ مِنْ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. (اسْمُ التَّفْضِيلِ وَالْجَارُ وَالْمَجْرُورُ)

در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر از خوی نیک (خوش اخلاقی) نیست.

أثْقَلَ: اسم تفضیل، مِنْ الْخُلُقِ: جار و مجرور

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمْ مَا يَلِي ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ، وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ. ^۱

۱- ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ الشُّعْرَاءُ: ۲۸ پروردگار مشرق و مغرب / الْمَشْرِقِ ، الْمَغْرِبُ: اسم مکان

۲- ﴿مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ الْأَسْرَاءُ: ۱ از مسجد الحرام / الْمَسْجِدِ : اسم مکان

۳- يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ : ای شنواترین شنوندگان / أَسْمَعَ : اسم تفضیل

۴- يَا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ : ای بهترین آفرینندگان / أَحْسَنَ : اسم تفضیل

۵- يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ! ^{۱۵} ای رحم کننده ترین رحم کنندگان / أَرْحَمَ : اسم تفضیل

^۱ ساء: بد شد

^۲ عَذَبَ: عذاب داد

^۳ حَسَّنْتَ: نیکو گردانیدی

^۴ الْمِيزَانُ: ترازو (ترازوی اعمال)

^{۱۵} مَا يَلِي: آنچه می آید

^۱ السَّامِعِينَ / الْخَالِقِينَ / الرَّاحِمِينَ: اسم فاعل

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَالْمَصَادِرَ التَّالِيَةَ.

الْمَصَدَّر	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمُضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	الْمَاضِي
إِحْسَانٌ: نیکی کردن	أَحْسِنُ: نیکی کن	يُحْسِنُ: نیکی می کند	قَدْ أَحْسَنَ: نیکی کرده است
إِقْتِرَابٌ: نزدیک شدن	لَا تَقْتَرِبُوا: نزدیک نشوید	يَقْتَرِبُونَ: نزدیک می شوند	إِقْتَرَبَ: نزدیک شد
إِنْكَسَارٌ: شکسته شدن	لَا تَنْكَسِرْ: شکسته نشو	سَيَنْكَسِرُ: شکسته خواهد شد	إِنْكَسَرَ: شکسته شد
إِسْتِغْفَارٌ: آمرزش خواستن	إِسْتَعْفِرْ: آمرزش بخواه	يَسْتَعْفِرُ: آمرزش می خواهد	إِسْتَعْفَرَ: آمرزش خواست
مُسَافَرَةٌ: سفر کردن	لَا تُسَافِرْ: سفر نکن	لَا يُسَافِرُ: سفر نمی کند	مَا سَافَرْتُ: سفر نکردم
تَعَلُّمٌ: یاد گرفتن	تَعَلَّمْ: یاد بگیر	يَتَعَلَّمَانِ: یاد می گیرند	تَعَلَّمَ: یاد گرفت
تَبَادُلٌ: عوض کردن	لَا تَتَبَادَلُوا: عوض نکنید	تَتَبَادَلُونَ: عوض می کنید	تَبَادَلْتُمْ: عوض کردید
تَعْلِيمٌ: آموزش دادن	عَلِّمْ: آموزش بده	سَوْفَ يُعَلِّمُ: آموزش خواهد داد	قَدْ عَلَّمَ: آموزش داده است

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمُلوَنَةِ.

۱- ﴿ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴾ الفتح: ۲۶
سَكِينَةٌ: مفعول / رسول: مجرور به حرف جر
خداوند آرامش خود را بر فرستاده اش و بر مؤمنان فرود آورد (نازل کرد).

۲- ﴿ لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ﴾ البقرة: ۲۸۶
اللَّهُ: فاعل / نَفْسًا: مفعول

خداوند به هر کس فقط به اندازه توانایی اش تکلیف می کند.

۳- أَعْبَدُ النَّاسِ، مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَعْبَدُ: مبتدا / النَّاسِ: مضاف الیه

عابدترین مردم، کسی است که اعمال واجب را به پا دارد.

۴- أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

أَحَبُّ: مبتدا / عِبَادِ: مضاف الیه / اللَّهُ: مجرور به حرف جر / أَنْفَعُهُمْ: خبر

محبوب ترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آنها نسبت به بندگان است.

۵- عَدَاوَةٌ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صِدَاقَةِ الْجَاهِلِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عَدَاوَةٌ: مبتدا / خَيْرٌ: خبر / صِدَاقَةٌ: مجرور به حرف جر

دشمنی عاقل (فرد خردمند) بهتر از دوستی نادان (فرد نادان) است.

۱ در سوال مصادر آورده شده، حال آنکه معنای یک مصدر خواسته شده است، بهتر بود معنای دو مصدر دیگر هم از دانش آموز خواسته می شد.
۱ أَقَامَ: برپا کرد

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ.

- مفردها: مُوَدَّجٌ مفردها: تَعَلَّبٌ مفردها: جَمَارٌ مفردها: ذُئْبٌ
 نمونه‌ها/خران/روباه‌ها/گرگ‌ها
 همه حیوان هستند به جز مُوَدَّجٌ (نمونه‌ها)
- ۲- سِرْوَالٌ صَمْتٌ قُسْتَانٌ قَمِيصٌ
 شلوار/سکوت/پیراهن زنانه/پیراهن
 همه لباس هستند به جز صمْت (سکوت)
- ۳- مُمَرِّضَةٌ بَائِعَةٌ فَلَاحَةٌ قِيَمَةٌ
 پرستار/فروشنده/کشاورز/ارزشمند
 همه دلالت بر شغل دارند به جز قِيَمَةٌ (ارزشمند)
- ۴- أَحْمَرٌ أَحْسَنٌ أَجْمَلٌ أَصْلَحٌ
 سرخ/نیکوتر، نیکوترین/زیباتر، زیباترین/شایسته‌تر، شایسته‌ترین
 همه اسم تفضیل هستند به جز أَحْمَر (سرخ) که رنگ است.
- ۵- أَصْفَرٌ أَزْرَقٌ أَبْيَضٌ أَكْثَرٌ
 زرد/آبی/سفید/بیش‌تر، بیش‌ترین
 همه رنگ هستند به جز أَكْثَر (بیش‌تر، بیش‌ترین) که اسم تفضیل است.
- ۶- حَدٌّ سِنٌّ لِسَانٌ مَرَحٌ
 گونه/دندان/زبان/شادمانه و با ناز و خودپسندی
 همه اعضای بدن هستند به جز مَرَح (شادمانه)

التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

- ۱- اشْتَرَيْنَا وَ فَسَاتَيْنَ بِأَسْعَارٍ رَخِيصَةٍ فِي الْمَتَجَرِّ. سِرَاوِيلٌ / أَشْهُرًا / مَوَاقِفُ
 سِرَاوِيل / چند شلوار و پیراهن با قیمت‌هایی ارزان در مغازه خریدیم.
 * فَسَاتَيْنَ (جمع مکسر است و مفردش: فُسْتَان)
- گمراه شد/ بد شد / کامل کرد، انجام داد
 ۲- ذَهَبَ الْعَامِلُ إِلَى بَيْتِهِ بَعْدَمَا وَاجِبَاتِهِ بِدَقَّةٍ. صَلَّى / سَاءَ / قَمَّ
 قَمَّ / کارگر بعد از اینکه وظایفش را با دقت انجام داد، به خانه‌اش رفت.
- عمر کردیم / ارمغان کردیم، هدیه دادیم / چیره شدیم
 ۳- إِنَّا هَدِيَّةً لِمَمْلِنَا الْفَائِزِ فِي الْمُسَابَقَةِ. عَمَرْنَا / أَهْدَيْنَا / غَلَبْنَا
 أَهْدَيْنَا/ بی‌گمان ما هدیه‌ای به دوستان برنده‌یمان دادیم.
- تربیتی / نمونه / سوارگان
 ۴- وَالِدِي يَشْتَغِلُ فِي مُؤَسَّسَةٍ تَقَافِيَّةٍ. تَرْبُويَّةٍ / مَوَدَّجٍ / رُكُوبٍ
 تَرْبُويَّةٍ / پدرم در موسسه تربیتی فرهنگی به کار مشغول شد.
 مفردها: راکب (سواره) = اسم
- سرزنش کننده / جنس / قیمت‌ها
 ۵- يَا زَمِيلِي، دَعْ لَكَ حَقِيرًا لِرِضَا اللَّهِ. شَاتِمٌ / نَوْعِيَّةٌ / أَسْعَارٌ
 شَاتِمٌ / ای دوست من، برای رضای خدا سرزنش کننده‌ات را در حالی که کوچک است، رها کن.
 مفردها: سعر (قیمت)
- کلید / چراغ / ترازو
 ۶- إِنَّ أَلَّ لِمَعْرِفَةِ وَزَنِ الْأَشْيَاءِ. مِفْتَاحٌ / مِصْبَاحٌ / مِيزَانٌ
 مِيزَانٌ / بی‌گمان ترازو، وسیله‌ای برای شناخت وزن اشیاست.
 جمعشان: مَفَاتِيحٌ / مِصَابِيحٌ / مَوَازِينُ

* الْعَامِلُ: کارگر / الْفَائِزُ: برنده / وَالِدٌ: پدر / شَاتِمٌ (سرزنش کننده) ← اسم فاعل هستند بر وزن الْفَاعِلِ)
 * مَعْرِفَةٌ (جمع: مَعَارِفُ): مصدر است به معنای شناخت

بُحْرُوحُ الْعِلْمِيَّ

اسْتَخْرِجْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ تَفْضِيلٍ مِنْ دُعَاءِ الْإِفْتِتَاحِ.

دعای افتتاح

اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتَتِحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ وَ أَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ مِنِّيكَ

خدایا من ستایش را به وسیله حمد تو می گشایم و تویی که به نعمت بخشی خود بندگان را به درستی واداری

وَ أَيْقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَمَلِ وَالرَّحْمَةِ

و یقین دارم که برستی تو مهربان‌ترین مهربانانی در جای گذشت و مهربانی

وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ

و سخت‌ترین کیفرکننده ای در جای شکنجه و انتقام

وَ أَعْظَمُ الْمُتَجَرِّبِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعِظَمَةِ ...

و بزرگ‌ترین جبارانی در جای بزرگی و عظمت ...

وَ أَعْطِنَا بِهِ فَوْقَ رَعْيَيْنَا، يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَ أَوْسَعَ الْمُعْطِينَ!

و به وسیله او بیش از آنچه ما خواهانیم به ما بده، ای بهترین درخواست کنندگان و دست‌بازترین عطا کنندگان.

متن دعای افتتاح:

http://www.tebyan.net/Weblog/gh_mahdi/post.aspx?PostID=۲۶۹۴۸

^۱ هدف از این تمرین تشویق دانش‌آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. غرض این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.

^۲ أَفْتَتِحُ: فعل مضارع به معنای «می‌گشایم» است.

^۳ در کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی و آدرس اینترنتی مذکور «المسؤولین» چاپ شده است. شکل صحیح نوشتاری در عربی به شکل «المسؤولین» است.

بیشتر بدانیم ۳:

۱- تفاوت در حرکت، تفاوت در معنا

﴿خَلَقَ﴾ : آفرینش، خلقت، ایجاد

﴿خُلِقَ﴾ مترادف (الخُلُق) است: ج أَخْلَاق : خوی ، طبع ؛ « سَيِّئُ الخُلُقِ »: بد اخلاق؛ « سُوءُ الخُلُقِ » : بد اخلاقی.

۲- تَسْمِيَّة از کلمه اسم گرفته شده است، برخی گویند اصل آن « سمو » است و همزه اول عوض از واو است و برخی نیز گویند ریشه اش به معنای « سمو » علامت است که واو به همزه قلب شده است.

۳- گاهی قَدْ حرفی است که اختصاص به فعل داده می شود، به شرط اینکه فعل متصرف، خبری، مثبت یا منفی مجرد از عامل جزم و نصب و سین و سوف باشد.



① قَدْ + فعل ماضی = تحقق (وقوع فعل بطور قطع) که فعل بصورت ماضی نقلی معنا می شود.

قَدْ حَرَّمَ اللهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْحُجُرَاتِ أَرْبَعِ كِبَائِرٍ. خداوند بلند مرتبه در سوره حجرات چهار گناه کبیره را حرام ساخته است.

قَدْ زُوِدَ اللهُ الخِفَافُ بِحَاسَةِ سَمْعٍ حَادَّةٍ. قطعاً خداوند خفاش را به حس تیز شنوایی مجهز کرده است.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (بی شک کسی که نفس خویش را بیالاید رستگار گردیده است).

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (بی تردید مومنان رستگار شدند).

② قَدْ + ماضی = تقریب (متصل به زمان حال)

قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ : نماز بر پا شده است



③ «قَدْ» + فعل مضارع = تقلیل (وقوع فعل به ندرت)

قَدْ يَصِدُقُ الكَذُوبُ. فرد دروغگو گاهی راست می گوید. / دروغگو شاید راست بگوید.

قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا، گاهی میان مردم کسی هست که از ما بهتر است.

④ قَدْ + فعل مضارع = توقع (احتمال و انتظار وقوع فعل)

قَدْ يَقْدُمُ الوَالِدُ اللَّيْلَةَ مِنَ الْحَجِّ. (ممکن است پدر، امشب از مکه بیاید).

⑤ «قَدْ» + فعل مضارع = حرف تحقیق است و تأکیدی معنا می شود،

اگر فاعلش « الله : خدا » باشد: مثل: قَدْ يَعْلَمُ اللهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَادِئٍ

بدون شک خداوند کسانی از شما را که پنهانی بیرون می روند، می شناسد.

ع- عَلَيْنَا : ما باید ، بر ماست

قرابت معنایی:

- عِدَاوَةُ العَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الجَاهِلِ. امیر المؤمنین (ع)

اگر دانا بود خصم تو، بهتر/ که با نادان شوی یار و برادر

- شَرُّ النَّاسِ ذُو الوَجْهَيْنِ.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند/ چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

- خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رسول الله (ص)

آن که عیب تو گفت، یار تو اوست/ و آن که پوشیده داشت، مار تو اوست

نکته:

هر کلمه ای که بر وزن أَفْعَلْ بیاید، اسم تفضیل نیست و ممکن است یکی از موارد زیر باشد:

▪ صفت مشبیه به معنی:

رنگ: أَرْزَقٌ، زَرْقَاءُ: آبی- أَحْمَرٌ، حَمْرَاءُ: سرخ- أَبْيَضٌ، بَيْضَاءُ: سفید- أَسْوَدٌ، سَوْدَاءُ: سیاه- أَضْفَرٌ، صَفْرَاءُ: زرد،...

عیب: أَحْمَقٌ، حَمَقَاءُ: ابله و نادان- أَصَمٌ، صَمَاءُ: کر- أَعْمَى، عَمِيَاءُ: کور- أَبْکَمٌ، بَكْمَاءُ: لال، أَعْوَجٌ، عَوَجَاءُ: کج، أَخْرَسٌ، خَرَسَاءُ: گنگ ...

حُسْن: اَزْهَر، زَهْرَاء: درخشان - اَحْوَر، حَوْرَاء: سفیدی چشم و سیاهی اش پر رنگ باشد. آهو چشم

▪ فعل ماضی باب افعال: أَحَبَّ: دوست داشت،

▪ متکلم وحده فعل مضارع: أَفْعَلُ: انجام می‌دهم

▪ اسم: اَرْنَب، اَرْبَع، اَحْمَد، اِصْبَح

▪ فعل تعجب (ما+ اَفْعَل + مفعول): ما اَجْمَلْ مازَنْدَرَانَ و طَبِيعَتَهَا! چه زیباست مازندران و طبیعتش!

▪ اسم تفضیل: اسمی که برتری را می‌رساند. یا برای مقایسه یا برای بیان ویژگی به کار می‌رود.



اَفْعَلِ مِنَ، اَلْفَعْلَى ۱۰۰٪ اسم تفضیل است .

اَفْعَل (بدون ال ، بدون تنوین) + اسم (نقش مضاف الیه دارد)

عَلِيٌّ اَفْضَلُ التَّلَامِيذِ. (علی برترین دانش آموزان است.) / عَلِيٌّ اَفْضَلُ تَلْمِيذِ. (علی برترین دانش آموز است.)

فاطمةٌ اَفْضَلُ التَّلْمِيذَاتِ یا فاطمةٌ فَضْلِي التَّلْمِيذَاتِ. (فاطمه برترین دانش آموزان است.)

فاطمةٌ اَفْضَلُ تَلْمِيذَةٍ. یا فاطمةٌ فَضْلِي تَلْمِيذَةٍ. (فاطمه برترین دانش آموز است.)

وزن فَعْلَى عموماً در حالت صفت استفاده می‌شود و با موصوف مؤنث مطابقت دارد. جاءَتْ زَيْنَبُ الكُبْرَى .

▪ برای برتری دادن، عموماً از وزن اَفْعَل برای مذکر و مؤنث استفاده می‌شود.

شکل های دیگر وزن اَفْعَل:

اَقْل، اَشَدُّ، اَجَلٌ، اَهْمٌ، اَصْحٌ، اَدَقُّ، اَحَبُّ، اَخْصٌ، اَعَزُّ / اَوْلَى، اَعْلَى، اَغْلَى، اَتَقَى، اَبْقَى، اَقْوَى، اَدْنَى اَعْنَى، اَزْكَى، اَفْصَى، اَخْفَى /

اَخْرَ (اَخْرَ بر وزن اَفْعَل)،

شکل های دیگر وزن فَعْلَى: اَوْلَى، اُخْرَى، عُظْمَى، دُنْيَا، عَلِيَا

نکته: اسم تفضیل بر وزن «اَفْعَى»، هرگاه به ضمیر مضاف شود، به شکل الف کشیده نوشته می‌شود. مثال: اَنْتَقَى + كُمْ + اَنْتَقَاكُمْ

اِنْ اَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللّٰهِ اَنْتَقَاكُمْ. گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

▪ جمع

جمع سام اَفْعَل، بر وزن «اَفْعَلُونَ، اَفْعَلِينَ» می‌آید؛ مانند اَقْدَمُونَ، اَجْوَدِينَ، اَعْلَوْنَ

جمع سام فَعْلَى، بر وزن «فَعْلِيَّات» می‌آید؛ مانند فُضْلِيَّات، اُخْرِيَّات، كُفْرِيَّات

جمع مکسر، غالباً بر وزن اَفَاعِل می‌آید؛ مانند:

اَزْدَلُّ: اَرَاذِل - اَفْضَلُّ: اَفَاضِل - اَكْبَرُّ: اَكْبِر - اَعْظَمُّ: اَعْظِم - اَصْغَرُّ: اَصَاغِر

نکته: هر کلمه‌ای که بر وزن اَفَاعِل است، اسم تفضیل نیست؛ مانند: اَصَابِع: مفرده اِصْبَع (انگشت) اسم تفضیل نیست.

اسم های جمع مکسر را باید به شکل مفردش نگاه کرد، بعد نوع اسم آن را تشخیص داد.

▪ خیر و شَرّ و جمعشان، اَخِيَار، اَخِيَار - اَشْرَار

نوع اسمشان، در جمله بر اساس ترجمه تشخیص داده می‌شود:

۱) اسم؛ معنی خوب (خوش، نیک) و بد:

صَبَاحَ الْخَيْرِ: بامداد خوش.

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمَهُ اللّٰهُ﴾ البقرة: ۱۱۷ و آنچه را از کار نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند.

۲) مصدر؛ معنی خوبی و بدی:

﴿وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ قَلِيلٌ اللّٰهُ بِهِ عَلِيمٌ﴾ البقرة: ۲۷۳

و هر آنچه از خیر و خوبی انفاق کنید قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است.

۳) اسم تفضیل؛ به معنی بهتر، بهترین و بدتر، بدترین:

در صورت سوّم (خیر و شر) اسم تفضیل است و در اصل «اَخِيَر» و اَشْر» بوده است که به علت کثرت استعمال، همزه از اوّل آن حذف شده است.

خِيَارُ النَّاسِ: بهترین مردم

وَلَاخِرَةَ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاَوَّلَى. قطعاً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

خَيْرُ الْأُمُورِ اَوْسَطُهَا: بهترین کارها، میانه‌ترین آنهاست.

شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ. بدترین مردم انسان دو رو است.

خیر در «لا خیر» و «الخیر» ۱۰۰٪ اسم تفضیل نیست.

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد .

ثلاثی مجرد: بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛ در ضمن جمع اسم مکان بر وزن « مفاعل » است؛ مثال :

مفاعل (مفرده: مَفْعَل)

مَلَاعِب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَصَارِف (مَصْرَف: بانک)؛ مَشَاهِد (مَشْهَد: صحنه)؛ مَحَاضِر (مَحْضَر: پیشگاه، جای حاضر شدن و شهادت دادن)؛ مَظَاهِر (مَظْهَر: چشم انداز، جای آشکار شدن)؛ مَنَاظِر (مَنْظَر: چشم انداز)؛ مَتَاجِر (مَتَجَر: مغازه)؛ مَلَاعِب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَسَاكِن (مَسْكَن: خانه)؛ مَخَاذِن (مَخْرَج: انبار)؛ مَنَابِع (مَنْبِع: چشمه آب، منبع)؛ مَصَانِع (مَصْنَع: کارخانه، انبار آب)؛ مَطَايِح (مَطْبُح: آشپزخانه)؛ مَعَالِم (مَعْلَم: علامت، نشان)؛ مَقَاتِل (مَقْتَل: جای کشتن، گنجگاه)؛ مَصَادِر (مَصْدَر: جای صدور)؛ مَشَارِب (مَشْرَب: آبشخور، سقاخانه)؛ مَقَاعِد (مَقْعَد: نشیمنگاه، صندلی)؛ مَنَافِذ (مَنْقَذ: جای نفوذ، روزنه)؛ مَخَارِج (مَخْرَج: مکان خروج)؛ مَدَاخِل (مَدْخَل: مکان ورود)؛ مَلَجِئ (مَلْجَأ: پناهگاه)

مفاعل (مفرده: مَفْعِل)

مَنَازِل (مَنْزِل: خانه، برج)؛ مَحَامِل (مَحْمِل: کجاوه)؛ مَحَافِل (مَحْفِل: گرد همایی)؛ مَجَالِس (مَجْلِس: مَوَاقِف (مَوْقِف: ایستگاه)؛ مَنَازِل (مَنْزِل)؛ مَوَاطِن (مَوْطِن: میهن، وطن)؛ مَعَادِن (مَعْدِن: جای اصلی و مرکزی هر چیزی)؛ مَرَاجِع (مَرَجِع: جای برگشت)؛ مَنَاصِب (مَنْصِب: مقام).

مفاعل (مفرده: مَفْعَلَة)

مَدَارِس (مَدْرَسَة)؛ مَكَاتِب (مَكْتَبَة: کتابخانه)؛ مَطَابِع (مَطْبَعَة: چاپخانه)؛ مَقَابِر (مَقْبَرَة: آرامگاه، گور)؛ مَزَارِع (مَزْرَعَة: کشتزار)؛ مَحَاكِم (مَحْكَمَة: دادگاه)؛ مَحَاسِب (مَحْبَسَة: بازداشتگاه، زندان)

شکل های دیگر وزن اسم مکان:

مَقِيل (مَقِيْل، مَسِير، مَضِيْق)، مَفَال (مَطَار، مَنَام، مَجَال؛ مَقَام؛ مَدَار؛ مَزَار؛ مَكَان؛ مَعَاد)، مَقْل (مَمْر؛ مَقْر؛ مَقْر؛ مَحَل)، مَفْعِي (مَرْمِي، مَجْرِي، مَأْوِي، مَنَجِي، مَتَوِي، مَرَعِي)

ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول مزید است در معنای مکان

(اسم مکان از ثلاثی مزید از فعل مضارع ساخته می شود، به این شکل که به جای حرف مضارع (آئین) میم مضموم (مُ) و عین الفعل را فتحه می دهیم)؛ مانند:

مُسْتَشْفَى (بیمارستان)، مُسْتَوْصَف (درمانگاه)، مُخْتَبَر (آزمایشگاه)، مُتَخَف (موزه)، مُطْعَم (رستوران)، مَسْتَنْقَع (مُرداب)؛ مَدْخَل، مَخْرَج، مُصَلَّى، مُنْتَهَى، مُجْتَمَع و مُسْتَقَر

نکات:

برای تشخیص نوع اسم های جمع به شکل مفرد آن نگاه می کنیم؛ اول وزن بعد بر اساس معنی نوع اسم را تشخیص می دهیم:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة)؛ مَكَارِم (مَكْرَمَة)؛ مَشَاكِل (مَشْكَلَة)؛ مَوَاعِظ (مَوْعِظَة)، مَعَارِف (مَعْرِفَة)؛ مَذَاهِب (مَذْهَب)؛ مَنَاطِق (مِنْطَقَة)؛ مَلَاسِيس (مَلْبَس)؛ مَعَايِب (مَعَاب)؛ مَحَارِم (مَحْرَمَة)؛ مَصَائِب (مُصِيبَة) اسم مکان نیستند.

کلماتی مانند «سوق، بیّت، دار، شارع، عالم، قاعة، مدینه، كهف، جامعَة و...» مکان را می رسانند ولی مشتق از نوع اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن های خوانده شده نمی باشند .

دقت در وزن و حرکات:

مَزَارِع [جمع مَزْرَعَة]: کشتزارها (اسم مکان) ولی مَزَارِع: کشاورز (اسم فاعل)

وزن مشابه

مِنْشَفَةٍ: حوله؛ مَنَصَّدَةٌ: میز؛ مَلْفٌ: پرونده؛ المَصَافِي (مفردة): المِصْفَاةُ): صافی‌ها و پالانه‌ها به قول کتاب پالایشگاه‌ها؛ مِشْكَاةٌ: چراغدان؛ مِصْبَاحٌ: چراغ بر وزن مِفْعَلَةٌ و مِفْعَلٌ و مِفْعَالٌ هستند؛ نه مَفْعَلٌ و ... پس اسم مکان نیستند.
مَحْمَدَةٌ: ستایش، مَرَحْمَةٌ: مهربانی و مَقَالٌ: گفتار مصدرند؛ و اسم مکان نیستند .

برای تشخیص نوع اسم بعد از وزن، معنا اهمیت دارد:

مَكْتَبٌ: آیین؛ مَكْتَبٌ: کتابخانه (اسم مکان)، نوشتن (مصدر)؛

مَغْرِبٌ: زمان غروب (اسم زمان)؛ مَغْرِبٌ: مکان غروب (اسم مکان)

مَوْعِدٌ: وقت (اسم زمان)؛ مَوْعِدٌ: مکان وعده (اسم مکان)

مَلْعَبٌ: ورزشگاه (اسم مکان)؛ مَلْعَبٌ: بازی کردن (مصدر)

مَقْتَلٌ: کشتن (مصدر)، مَقْتَلٌ: قتلگاه (اسم مکان)

مُحَافِظَةٌ: نگهداری (مصدر)؛ مُحَافِظَةٌ: استان؛ مُحَافِظَةٌ: نگهداری شده (اسم مفعول)

مَنَاسِكٌ (مَنَسَكٌ): قربانگاه (اسم مکان)؛ مَنَاسِكٌ: روش عبادت، خود عبادت، قربانی کردن (مصدر)